بنی‌صدر در گفت‌وگو با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در آغاز این روزهای ریاست جمهوری خویش

«زمینه‌های تقابل جریان خط امام با جریان لیبرالیسم»

در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام والمسلمین محمود مروی حکیم

بنی‌صدر تصور می‌کرد با رأی خود می‌تواند در برابر امام بایستد

■ علی احمدی‌فراهانی

راوی خاطرات و تحلیل‌هایی که پیش رو دارید، در زمره جانبازان فاجعه هفتم تیر است. حجت‌الاسلام والمسلمین محمود مروی حکیم در این گفت‌وشنود، از زمینه‌های تقابل جریان خط امام با جریان لیبرالیسم در سالیان اولیه برقراری نظام اسلامی سخن گفته است. امید می‌بریم که در آستانه سالروز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش مفید و مقبول آید.

■■■

پیش از آنکه به موضوع عضویت حضرتعالی در حزب جمهوری اسلامی بپردازیم، بفرمایید از کی و چگونه با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی آشنا شدید و چه ویژگی‌هایی در ایشان بود که شما را به خود جلب کرد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده نخستین بار شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی را در سال ۱۳۴۶ در نجف اشرف ملاقات کردم. در آن ایام بنده در نجف بودم و شهید بهشتی مرکز اسلامی هامبورگ در آلمان را اداره می‌کردند. در آن سال ایشان برای زیارت عتبات عالیات و ملاقات با حضرت امام به عراق آمدند. در طول مدتی که ایشان در عراق تشریف داشتند، سعی می‌کردم در جلسات و مباحثاتی که حضور داشتند، شرکت کنم. کشور عراق در آن ایام بسیار عقب‌افتاده‌تر از امروز بود. در یکی از جلسات شهید بهشتی گفتند: «موقعی که به فرودگاه بغداد رسیدیم، فرزندم-که سال‌ها در آلمان زندگی کرده است- با تعجب پرسید: چرا اینجا این طور است؟ من گفتم قرار نیست به دلیل اینکه چند سالی در آلمان زندگی کرده‌ای، دچار کبر و غرور شوی! آن کشور را مردمش آباد کرده‌اند و تو الان داری از دسترنج آنها استفاده می‌کنی، این ویرانه هم یک کشور اسلامی است، باید امثال شما همتی کنید و با کمک دیگر جوانان اینجا را آباد کنید.»

به نظرم این حرف شهید بهشتی خطاب به جوانان ما هم هست. ما با این همه ثروت‌های خدادادی، باید جزو پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا باشیم. الحمدلله طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب کارهای فراوانی انجام شده ولی هنوز هم کارهای فراوان‌تری باید انجام شوند.

ویژگی‌های شخصیتی شهید بهشتی، یکی و دو تا نیستند. ایشان متفکری مدیر، مدبر و عالم بود که همه وجودش وقف اسلام، انقلاب و مردم بود. انسانی بسیار دقیق، منظم، جدی، کاری، آگاه، خیرخواه و فداکار بود. کمتر کسی را چنین جامع و کامل دیده‌ام.

چه شد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو حزب جمهوری اسلامی شدید؟

بنده با مؤسسین حزب جمهوری از قدیم آشنایی داشتم و همان خط مبارزاتی آنها را دنبال می‌کردم، لذا هنگامی که حزب برای عضویت فراخوان داد، لحظه‌ای تردید نکردم و به واحد روحانیت حزب رفتم و فعالیت تشکیلاتی خود را شروع کردم.

واحد روحانیت حزب چه وظایفی داشت؟

برنامه‌های ما در واحد روحانیت، حول محور تبلیغ انقلاب اسلامی و کمک به ارتقای فرهنگ اسلامی و پاک کردن آثار سوء به جا مانده از رژیم شاه در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی بود.

با توجه به اینکه حزب جمهوری اسلامی با اقبال گسترده‌ای در سطح کشور مواجه شد و اکثر مردم نسبت به جایگاه آن دید مثبتی داشتند، علت مخالفت لیبرال‌ها و گروهک‌ها با آن چه بود؟

بیماری ریاست‌طلبی و حب دنیا! شاید اینکه در نظام ما- که مبتنی بر احکام اسلامی است- توقع داشتیم حب جاه و مقام، دست‌کم به این شدت گریبان افراد را نگیرد و همه سعی کنند انقلابی را که با آن همه شدائد و مصائب به پیروزی رسیده بود، یاری کنند و به سرمنزل مقصود برسانند، توقع نابجایی بود، چون عده‌ای بودند که فقط ادعای مسلمانی داشتند و وقتی انقلاب به رهبری امام به پیروزی رسید، نسبت به چهره‌های مورد اعتماد امام- که مدیریت امور را به دست گرفته بودند- حسادت کردند. اینها می‌خواستند به قدرت برسند و اهداف خود را دنبال کنند، اما مردم دست رد به سینه‌شان زدند و در اطراف کسانی جمع شدند که سوابقشان مشخص و معلوم و دینداری و دلسوزی‌شان نسبت به مردم آشکار بود. اینها کسانی بودند که حزب جمهوری اسلامی را بنا نهادند و مردم هم با اعتمادی که به آنان داشتند، در حزب عضو شدند. بدیهی است تشکل‌های قدیمی‌ای چون نهضت آزادی، جبهه ملی و منافقین- که با چنین اقبالی روبه‌رو نشده بودند- بغض و کینه شدیدی را از حزب جمهوری به دل گرفتند و تلاش کردند به هر نحو ممکن، به آن ضربه بزنند. جریان‌های لیبرال و التقاطی نتوانسته بودند اعتماد مردم را جلب کنند و لذا از گردونه رقابت با کسانی که در رژیم شاه زندان‌ها، شکنجه‌ها و تبعیدهای فراوانی را تحمل کرده بودند، بیرون افتادند. موفق‌ترین چهره این جریان که توانست خود را تا جایگاه ریاست جمهوری هم برساند، بنی‌صدر بود که در تمام عمرش برای انقلاب و مردم، حتی یک سیلی هم نخورده بود و در دورانی که مبارزان داخل کشور زیر فشار بدترین شکنجه‌ها بودند، او در پاریس در کمال رفاه زندگی می‌کرد. حالا هم آمده و با هوچی‌گری و تزویر سر سفره انقلاب نشسته بود و توقع داشت حاکم بلامنازع باشد و همه قدرت‌ها را در دست بگیرد.

طبیعی است این عناصر وقتی قدرت حزب جمهوری اسلامی و شخصیت‌های تأثیرگذار آن را در برابر خود دیدند، سعی کردند به هر وسیله ممکن، از جمله زدن تهمت به سران حزب، به‌ویژه شهید بهشتی و انتشار شایعات مختلف، اذهان عمومی را نسبت به آنان مشوب کنند و مقبولیت عمومی حزب را از بین ببرند. اینها اساساً با اسلام ناب محمدی(ص) که امام مروج آن بودند موافق نبودند و به دنبال نوعی اسلام من‌درآوردی و امریکایی بودند. آنان قانون اساسی و اصل ولایت فقیه و مجلس خبرگان را قبول نداشتند و چون می‌دانستند با اجرای قانون اساسی در کشور محلی از اعراب نخواهند داشت، نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی انجام دادند، لذا پایداری و مقاومت حزب جمهوری اسلامی در سنگر دفاع از اصول انقلاب اسلامی، قانون اساسی و اصل ولایت فقیه به هیچ‌وجه با آرا و تفکرات آنها جور نبود و نهایت سعی خود را در کارشکنی‌های مختلف به کار بردند. در یک جمله علت مخالفت این گروه‌ها با حزب جمهوری اسلامی در واقع مخالفت با اصل انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن بود.

چه شد که شما کاندیدای مجلس شدید؟

با شروع فعالیت‌های انتخاباتی برای مجلس شورای اسلامی، روحانیون و نیروهای مذهبی سراسر کشور تلاش کردند نیروهای خود را وارد مجلس کنند تا قوانینی را به تصویب برسانند که بر احکام اسلامی منطبق باشند. حزب جمهوری هم تلاش کرد تا در سراسر کشور، چهره‌ای دلسوز و خط امامی را به عنوان کاندیدا معرفی کند. اهالی شهرستان طرقبه و چناران به بنده تکلیف کردند کاندیدا شوم و بنده هم پذیرفتم. من با اینکه عضو حزب بودم، اما حزب در آن منطقه فرد دیگری را کاندیدا کرد! با این همه بنده رأی بیشتری آوردم و به مجلس رفتم. در مجلس هم پس از تشکیل کمیسیون‌ها، به عضویت کمیسیون اصل ۹۰ درآمدم.

از رابطه حزب و دولت موقت برایمان بگویید.

حزب در پی کادرسازی و تربیت نیرو برای اداره نظام جمهوری اسلامی بود و با اینکه با بعضی از رفتارهای اعضای دولت موقت و بعدها بنی‌صدر به هیچ‌وجه موافق نبود ولی چون پیرو محض ولی‌فقیه بود، تا زمانی که حضرت امام حرفی در مخالفت با آنها نزدند، از امام پیروی کرد، اما دولت موقت بنا نداشت با اصول و مبانی انقلاب اسلامی کنار بیاید و سیاست‌هایی را دنبال می‌کرد که مورد قبول مردم نبود. با اینکه حضرت امام نهایت همراهی را با دولت موقت کردند و هنگام تشکیل دولت و صدور حکم نخست‌وزیری برای مهندس بازرگان تأیید کردند که این مسئولیت را بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های حزبی و جناحی به ایشان واگذار می‌کنند، اما بعضی از اعضای دولت موقت نمی‌توانستند گرایش‌های لیبرالیستی خود را کنار بگذارند و بر اساس رهنمودهای حضرت امام حرکت کنند. حزب جمهوری اسلامی فقط به پیشرفت انقلاب اسلامی فکر می‌کرد، به همین دلیل هم هنگامی که بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، هیچ‌گونه مخالفتی با او نکرد. ما با اینکه به‌شدت با بنی‌صدر مخالف بودیم، اما سعی کردیم از او حمایت کنیم تا وقتی که خودش خطش را از امام جدا کرد و طرد شد. او تصور می‌کرد با پشتوانه ۱۱ میلیون رأی می‌تواند در برابر امام بایستد و متوجه این نکته مهم نبود بخش اعظم رأی خود را از سوی کسانی دریافت کرده که نگاهشان به فرامین حضرت امام است. او که خود را قدرت مطلقه می‌دانست، در روز ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹ و در سالروز مرگ دکتر مصدق، عده‌ای از منافقین و میلیشیای آنها را در زمین چمن دانشگاه تهران گرد آورد و به سخنرانی پرداخت. این افراد با خود پلاکاردهایی را حمل می‌کردند که روی آنها به شخصیت‌های انقلابی و ارزش‌های انقلاب توهین شده بود! بنی‌صدر به‌جای آرام کردن جو ملتهب، با تعابیری چون چماقدار و اعضای کمیته یا حزب جمهوری اسلامی اطلاق کردن به برخی حضار، موجب شد طرفین به جان هم بیفتند و عده زیادی زخمی و مجروح شوند و فاجعه بزرگی رقم بخورد. غائله ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹ نقاب از چهره بنی‌صدر برداشت و ائتلاف او و منافقین را برملا کرد. بنی‌صدر ابتدا با شعار حمایت از انقلاب وارد میدان شد و سعی کرد چهره‌ای انقلابی از خود نشان دهد. او دائماً از وحدت حرف می‌زد، اما عملاً عامل تفرقه بود. او از ابتدا با منافقین رابطه تنگاتنگی داشت، اما با توجه به موجه نبودن بسیاری از چهره‌های منافقین در بین مردم، این رابطه را آشکار نمی‌کرد. البته جریانات بعدی، مخصوصاً پس از فرار همراه با مسعود رجوی و ازدواج دختر بنی‌صدر با او، همه چیز برملا شد.

حجت‌الاسلام والمسلمین محمود مروی حکیم

> **غائله ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹ نقاب از چهره بنی‌صدر برداشت و ائتلاف او و منافقین را برملا کرد. بنی‌صدر ابتدا با شعار حمایت از انقلاب وارد میدان شد و سعی کرد چهره‌ای انقلابی از خود نشان دهد. او دائماً از وحدت حرف می‌زد، اما عملاً عامل تفرقه بود. او از ابتدا با منافقین رابطه تنگاتنگی داشت، اما با توجه به موجه نبودن بسیاری از چهره‌های منافقین در بین مردم، این رابطه را آشکار نمی‌کرد**

جنابعالی به عنوان یک مبارز قدیمی، قطعاً از ماهیت منافقین خبر داشتید. تحلیل شما از عملکرد سازمان مجاهدین در ادوار مختلف چیست؟

سازمان مجاهدین خلق- زمانی که در دهه ۴۰ با حضور نیروهای مذهبی شکل گرفت- ظاهراً با جریان‌های وابسته‌ای چون حزب توده تفاوت داشت. شعار آنها آیه قرآن بود، «فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً»، لذا بسیاری از متدینین به آنها خوش‌بین بودند یا دست‌کم با آنها مشکلی نداشتند، ولی در سال ۱۳۵۴ - که سازمان اعلام تغییر ایدئولوژیک کرد و به سمت مارکسیسم رفت- نیروهای مذهبی کلاً از آن دور شدند. اینها در زندان هم که بودند، برای ما زندان در زندان درست کرده بودند و برخی از آنها با رژیم همکاری می‌کردند...

به همین دلیل خواستند با انفجار حزب در واقع کار را یکسره کنند؟

حزب جمهوری در بین مردم از جایگاه رفیعی برخوردار بود. منافقین با اصل انقلاب دشمنی داشتند و با انفجار حزب خواستند یاران امام را از بین ببرند، غافل از اینکه انقلاب اسلامی درون خود نیروهایی را پرورانده است که حتی با شهادت ده‌ها تن از آنان نیز به مسیر خود ادامه می‌دهد.

با توجه به اینکه جنابعالی در آن شب جلسه حزب حضور داشتید، از آن واقعه برایمان بگویید.

آن شب قرار بود درباره اقتصاد و تورم صحبت شود، زیرا کشور درگیر جنگ تحمیلی بود و تورم واقعاً مردم را آزار می‌داد، اما از آنجا که بنی‌صدر از ریاست جمهوری برکنار شده بود و موضوع ریاست جمهوری در اولویت قرار داشت، به درخواست و رأی اکثریت اعضا بحث درباره این موضوع شروع شد. اکثر اعضای حزب و حتی کسانی که عضو حزب هم نبودند، در آن جلسه حضور داشتند. من در کنار شهید حقانی و کنار دیوار نشسته بودم. شهید بهشتی داشت سخنرانی می‌کرد که ناگهان صدای مهیبی بلند شد و شعله‌های آتش زبانه کشید. دیوار کنار من در اثر انفجار به طرف حیاط فروریخت و من به آن طرف پرت شدم. مدت زیادی نگذشت که نیروهای امداد رسیدند و ما را از زیر آوار بیرون آوردند. جراحات من زیاد نبودند و لذا صحنه‌های پس از انفجار را دیدم. همه از لحظه اول نگران شهید بهشتی بودند. هر کسی هم که از زیر آوار بیرون می‌آمد ابتدا از زنده بودن ایشان سؤال می‌کرد.

و سخن آخر؟

با توجه به مسیر دشواری که انقلاب اسلامی در طول چهار دهه طی کرده و سرمایه‌های مادی و انسانی فراوانی در این میدان برای انقلاب هزینه شده است، باید متوجه توطئه‌های داخلی و خارجی باشیم و با پیروی از خط ولایت در حفظ دستاوردهای انقلاب بکوشیم که اگر چنین نکنیم، بزرگ‌ترین نعمتی را که خداوند به ما عرضه داشته است کفران کرده‌ایم و عنایات خاصه الهی را نادیده گرفته‌ایم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

پیشخوان

خاطرات سیاسی سرتیپ محمد آیرملو در یک نگاه

از بچگی، «قزاق»

■ شاهد توحیدی

اثر تاریخی-روایی «بچه قزاق» که به روایت خاطرات سرتیپ محمد آیرملو اختصاص دارد، در سالیان اخیر و به همت و تعلیقه‌نویسی استاد خسرو معتضد، توسط نشر البرز منتشر و روانه بازار نشر شده است. معتضد در دیباچه خویش بر این کتاب، در آغاز به شرایط ایرانیان مقیم امریکا اشاراتی دارد که خواندنی است: «کتاب خاطرات سرتیپ محمد آیرملو را دوستی از امریکا، از آنجا که او مانند همه می‌داند من به خواندن تاریخ و زندگینامه و اتود زندگینامه دل بسته‌ام برایم به رسم سوغات هدیه آورد. کتاب را با کنجکاوی گشودم و رقم تیراژ چاپ دوم(۲۰۰) نسخه شگفت‌زده‌ام کرد! ۲۰۰ نسخه حتی برای ما نویسندگان ایرانی در داخل کشور که تیراژ کتاب‌های‌مان که قبلاً ۵۰۰۰ یا ۴۰۰۰ جلد بوده اخیراً گاهی تا ۱۵۰۰ و ۱۱۰۰ نسخه کاهش می‌یابد، اما با تجدید چاپ‌های بعدی دلخوری‌مان برطرف می‌شود، حیرت‌انگیز است و درخور تأسف. این تیراژ ناچیز نشان می‌دهد که در امریکا با آن همه ایرانی و ایران‌شناس، تاریخ ایران و خود زندگینامه‌های ایرانیان و آنچه که به شناخت تاریخ ایران یاری می‌کند، تا چه حد مهجور و منزوی و فراموش شده است. از همین جا می‌توان به یک ارزیابی واقع‌بینانه از شرایط میان‌نسلی ایرانیان مقیم امریکا پی برد: نسل سالخورده ایرانی امریکانشین که پیر و فرتوت و آفتاب لب بام است. نسل میانسال سرگرم کارهای روزمره و تلاش معاش و نسل جوان‌تر غرق و غوطه‌ور در امریکا و دیدنی‌ها و جذابیت‌های مادی و معنوی و جنسی و پورنویی آن، علما و دانشمندان ایرانی مقیم امریکا هم که سرگرم امور تحقیقاتی و مطالعاتی خود هستند؛ تک و توک نشریات فرهنگی و تاریخی فارسی که در آن دیار نشر می‌یابند به زحمت روی پای خود هستند. کتاب را که خواندم- صرف نظر از چندین و چند سطر اظهار دلخوری از انقلاب اسلامی و فرازهایی کم و بیش غرض‌آمیز- در مجموع خواندنی و جالب بود.»

مقدمه‌نگار در بخش دیگری از نوشتار خویش محتوای خاطرات آیرملو را اینگونه به ارزیابی نشسته است: «کتاب بیشتر به گذشته‌ها می‌پرداخت. از ایران قدیم عصر قاجار آغاز کرده و به دوران رضاشاه، جنگ جهانی دوم، وضعیت ارتش قبل و پس از جنگ جهانی دوم، نابسامانی‌های درون‌ساختاری ارتش، برخوردهای یک افسر جوان و تحصیلکرده با صاحب‌منصبان کم‌سوادی- که از ارتش مفهوم جیب پر کردن و کیسه انباشتن و آزار نظامیان فرودست را تداعی ذهنی می‌کردند- می‌رسید. سپس سفرهایی به بلژیک و اروپا و امریکا، سهولت ازدواج در بلژیک با زنی که به سادگی و راحتی به همسری صاحب اثر درآمد، اطلاعاتی از ارتش سال‌های ۱۳۴۰ـ۱۳۲۰، سفری مأموریتی و آموزشی به امریکا، شگفتی‌های امریکا، از همه جالب‌تر آن امریکایی که همسرش تمایل به دوستی و معاشرت جسمی و جنسی با صاحب اثر داشت و شیوه فکر امریکایی که چقدر با ایرانی متفاوت است. صاحب اثر حس بندگی امریکایی در زندگی خانوادگی تا تعمیم این حس انقیاد زبونانه در همه امور حتی انتخاب ریاست جمهوری را به گونه‌ای دقیق و درخور تفکر برای آن دسته از ایرانیانی که امریکا را عالی‌ترین و بی‌عیب‌ترین جامعه جهان می‌انگارند درخور توجه است. برای نظامیان و صاحب‌منصبانی که پس از انقلاب راه خارج از کشور را پیش گرفتند، سخن گفتن از علل سقوط شاه و خصالی از او که نمایانگر ضعف شخصیتی پادشاه سابق است، نزد همگنان غرض‌آمیز تلقی می‌شود اما او با جسارت و تهور این مقوله را بیان می‌کند. آیرملو از جمهوری اسلامی و انقلاب بریده و به آن نظر منفی دارد، اما علل سقوط شاه را به خوبی بررسی و تحلیل می‌کند. آیرملو در فصول بعدی کتاب به ماجرای نهضت ملی و نهایتاً رویداد ۲۸ مرداد می‌پردازد. از رجال و تیمساران سخن می‌گوید.

در بازگشت از مأموریتی در آلمان به ساواک منتقل می‌شود و مشاهدات و استنباطات او از ساواک به ویژه در دوران ریاست تیمسار نصیری خواندنی است. او از نابخردی و کم‌دانشی و اقدامات عجولانه تیمسار نصیری حکایت‌ها می‌کند. شخصیت فردوست را که دورو، مزور و چند دوزه‌باز بوده، خوب می‌شکافد. بی‌اطلاعی فردوست از امور اطلاعاتی را نکته به نکته برمی‌شمرد. در همان سال‌هاست که خانه‌ای را که یکی دو دهه پیش در نیاوران ساخته بود، به بهانه ساختن فرهنگسرای نیاوران از او می‌ستانند و شکایت و عریضه‌نویسی‌های او به جایی نمی‌رسد و در چنین روزهایی که دستگاه از او رفع احتیاج کرده بود، به دورش می‌اندازند حتی بدون توجه به نامه‌ها و شکایات و دلایلش که ۳۴ سال در ارتش و ساواک خدمت کرده بود، مدت خدمت او را ۲۷ سال برآورد می‌کنند و ۳۰۰۰ تومان حقوق بازنشستگی برایش تعیین می‌کنند. همان‌گونه که در سطور پیشین اشارت رفت، در کتاب آیرملو نکاتی دیده می‌شود که حکایت از خشم و ناراحتی او از انقلاب می‌کند اما در مجموع یادداشت‌های او از آن نظر که بیانگر یک گذشته حدود ۹۰ ساله است، درخور توجه است. اگر این کتاب با تیراژ ۲۰۰ نسخه در امریکا به چاپ نرسیده بود، من بدان توجهی نمی‌کردم اما تیراژ ۲۰۰ نسخه در کشوری چون امریکا مرا گریان و بریان کرد! زیرا مردی کهنسال نشسته و خاطرات ۹۰ سال زندگی خود را نوشته و آن‌گاه جمعیت ایرانی مقیم امریکا، به گونه‌ای از ایران دور و بی‌خبر است که ناشر ناچار می‌شود آن را در ۲۰۰ نسخه به طبع برساند. در کتاب تیمسار سرتیپ محمد آیرملو، رطب و یابس با هم بافت می‌شود. واقعیت با احساس و حب و بغض و خشم و ناراحتی عجین است، اما با توصیفی که آیرملو از جامعه امریکا می‌کند، ناخوآگاه برحق بودن انقلاب اسلامی ایران را صحه می‌نهد. حق مردم ایران است که تاریخ کشور خود را، حتی از دهان و قلم مخالفان انقلاب بشنوند و بخوانند و داوری کنند که چرا و چقدر این انقلاب ضروری بوده است و چرا ملت ایران در سال ۱۳۵۷ در سراسر ایران خروشید و واژگونی رژیم را خواستار شد. آن واقعه ناگهانی نبود. پژواک سال‌ها رنج و عذاب و حرمان و نومیدی و احساس تحقیر شدن مردم بود. هدف نویسنده از انتخاب این گونه متون و نشر مجدد آن در ایران، سیاسی نیست. ناوابستگی من به هر ساختار دولتی خاص و عام، مشهود است.

هدف من بازگویی تاریخ این کشور است. مردم باید بدانند بر ایران چه گذشت و چرا انقلاب شد؟ پدیده انقلاب که بیهوده و غیرضروری شکل نمی‌گیرد. انقلاب بدان علت انجام شد که ۲۵ سال تمام، سانسور بر کتاب و مطبوعات حکمفرما بود. کلیه احزاب ملی و برجوشیده از خواست‌های مردم تعطیل شده و چند حزب مصنوعی دولتی نفوذ و تأثیری در جامعه نداشتند. شاه به دور خود حلقه‌ای از چاکران تنیده بود که از سال ۱۳۳۸ چاکران همسرش نیز بدان خیل افزوده شدند و درها به روی مردم بسته شد. همه چیز مصنوعی و پوشالی شد، حتی انقلاب».

سرتیپ محمد آیرملو در دوران کودکی در لباس قزاق‌ها